

و همدرین سال، خواجه مظفر علی تربتی، که از قدیمان خانخانان
بیرام خان بود، بمنصب وزارت دیوان اعلی سرفراز گشته، بخطاب خانی
ممتاز گردید.

ذکر تسخیر قلعه چنار

که در تصرف فتو نام غلام عدلی بود، و او، عرضداشت نموده، اظهار
دادن قلعه کرد. حضرت خلیفه الهی، شیخ محمد غوث و اصفخان را
فرستادند، که رفته بصلح قلعه را متصرف شدند؛ و آن قلعه را حواله حسین
علی خان ترکمان فرمودند. اتفاقاً در این ایام، غازی خان سور که از امراء
کبار عدلی بود و مدتی در ملازمت حضرت گذرانیده بود؛ درین ایام که
حکومت گرهه و اصفخان قرار گرفت، فرار نموده، بولایت پنده در آمد،
و جمعیت تمام کرده، در مقام پنده و اشوب شد. چون اصفخان را بولایت
گرهه فرستادند، غازی خان مذکور بلسکر انبوه بمقابله اصفخان آمده حمله کرده
شکست یافته، در معرکه بقتل رسید. ازین فتح اصفخان را قوت و مکذمت
تمام دست داد.

ذکر تسخیر ولایت گرهه و کشته شدن

رانی درگوتی

چون ولایت گرهه کدکه، باصفخان قریب بود، او را داعیه تسخیر آن
ملک در سر افتاد. دار الحکومت آنولایت قلعه چوراگڑه است. و این
ولایتیست وسیع، که هفتاد هزار فرسوخ آبادان بدان متعلق است. و والی
آن ملک دران ایام، عورتی بود، رانی درگوتی نام؛ و این عورت از حسن
و جمال بهره تمام داشت. چون اصف خان بر حقیقت آنولایت، اطلاع

تمام یافت؛ تسخیر آن در نظر همت و تردد او آسان نمود. با پنج هزار سوار، و پیاده بسیار، روی همت بتسخیر آنولایت نهاد. رانی نیز لشکرها جمع نموده، با هفصد پیل، و بیست هزار پیاده و سوار، بمدافعت شتافت. و از طرفین کشش و کوشش درکار شده، بحسب تقدیر، تیری برانی رسید، و شکست بر لشکر او افتاده، رانی از وهم این، که مبادا زنده در دست غنیم در آید، فیلبان خود را فرمود، که او را بنخند و هلاک ساخت. و بعد از فتح آصف خان متوجه قلعه چوراگڑه شد. پسر رانی که در آن قلعه بود، بجنگ پیش آمده، کشته شد؛ و آنقلعه مفتوح گشت. و خزائن و دفائن بسیار، از آن قلعه، بدست آصف خان افتاد. و آصف خانرا، بعد از آنکه این چغین کار از پیش رفت، و اینقدر خزائن در تصرف در آمد، سر افتخار و اعتبار، او بفلک الافلاک رسید. و در گڑه بر مسند حکومت استقرار گرفت.

نہضتِ رایاتِ اعلیٰ بجانبِ نرور

بتاریخ دوازدهم ذی القعدة الحرام سنه احدی و سبعین تسعمائہ، مطابق سال نہم الہی، سوکب همایون، بعزیمت شکار فیل، از دارالخلافه آگرہ، بحرکت آمده، ساحل دریای چنبل، مضرب خیم ظفر انتظام گردید، و بواسطہ کثرت باران، و طغیان امواج دریا، ده یازده روز در آن مقام توقف افتاد. و در وقت عبور، فیل خاصہ، کہ لکھنہ نام داشت، در آن دریا غرق شد. چون حوالی قصبہ نرور، محل نزول اجلال گردید، در آن جنگل کہ مسکن و ساوی فیلان بود، پرتوی التفات بر شکار آن جانوران انداختہ، چند روز بلوازم این امر، قیام فرمودند. و در ترتیب و تدبیر این شکار، کہ معتبرین اقسام صیدست، اختراعات غریب کار فرمودہ، فیل بسیار در قید اعطباد در آوردند.

و چون آنکندود راه از فیل خالی ساختند، عنان عزیمت جانب
 مبالوه معطوف داشته، فصبه بود مورد اعلام نصرت انجام گردید، و بواسطه
 کثرت بارندگی، دو روز در ظاهر آن قصبه توقف افتاد. و از آنجا، بجانب
 سارنگپور نهضت فرمودند. و بواسطه شدت باران، و کثرت آب و گل، لشکر
 بهروزی اثر بسکنت تمام راه طی می نمود، و چون ببلده سارنگپور رسیدند
 محمد قاسم خان نیشابوری، که حاکم آنجا بود، باستقبال شتافته، انواع
 پیشکشها گذرانید. روز دیگر نوابی عزیمت از آنجا در حرکت آمده، چون
 بنواحی مندر رسیدند، عند الله خان اوزبک، حاکم مندر، خبر نهضت
 و ابات اعلی شذیده، بجهت آنکه بعضی امور که خلاف رضای حضرت
 باشد، از سر زده بود، بیم و هراس عظیم بخود راه داده، راه گریز پیش
 نهاد. و عیال و بساطی خود را پیش انداخته، بجانب گجرات روان شد.
 چون این خبر بمساع علیه رسید مقیم خانرا که از امر او کبار بود نزد
 عدد الله خان فرستاده او را براهی که متضمن خیریت او باشد، دعوت
 فرمودند. مقیم خان هر چند سخندان صواب و کلمات حق بگوش او القا
 نمود، و آنده سفد برفتاد.

* بیت *

هر کو بذهند گوش سوی پند عزیزان،

سیار بدندان گهر انکشت فدامت.

عدد الله خان پنداشت که مقیم خان او را بحرف و حکایت نگاه میدارد
 با افواج فائزه رسیده سر راه او را بگیرد. مقیم خان را همانجا گذاشته وادی
 را پیش گروه. مقیم خان بی تدبیر مقصود مراجعت نمود، و حقیقت
 همه را دسمع اشرف رسانده. دعوت و غضب بادشاهی در کار شده، فرمان
 جهادمطاح بصور پیوست، که جمعی از بهادران سر راه برو گرفته نگذارند که
 در رود، و خود نیز از راه سراسر نمودند. وقتی که بحوالی باغی که

از مجال مندوست رسیدند، خبر آمد که جمعی از بهادران، که بطریق
 هراولی پیش رفته بودند، بعد از الله خان رسیده اتش قتل بر افروخته اند.
 باستماع اینخبر اعلام نصرت انجام بتعجیل در حرکت امده، گرم تر روان
 شدند. چون چند کس معتبر از جانب عبد الله خان بر خاک افتادند،
 و خبر قرب ایات عالی باو رسید، کوح و بساهی خود را بتاراج گذاشته
 بقیح ترین وجوه بدر رفت؛ و افواج قاهره سر در تعاقب او نهاد. تا ولایت
 آل که سرحد گجراتست رسیده تمامی حرما و فیلان او را جدا کردند؛
 و عبد الله خان نزد چنگیز خان که غلام سلطان محمود گجراتی بود، و بعد
 از وفات او فرمان روی گجرات گردیده بود رفت.

افواج قاهره اسپان و فیلان و حرما عبد الله خان را جدا کرده
 مراجعت نمود. و در فواحي ولایت آل بشرف خاک بوس سرافراز
 آمدند، و بنوازشهای بادشاهانه مشمول گشتند. و ایات عالی از همین
 منزل در حرکت امده بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه احدی و سبعین
 و تسعمائه در شهر مندو رسیدند؛ و زمینداران آن فواحي روی اطاعت
 بدرگاه عالمپناه آورده بشرف خاکبوس ممتاز گشتند. میران مبارک شاه
 که اباعنجد حاکم ولایت خاندیش بود عرضه داشت نوشته با تحفهایی
 لایق مصحوب ایلیچیان فرستاد. بعد از چند روز ایلیچیان رخصت یافت،
 و فرمان عالی بنام میران مبارک شاه صادر گشت، که از صبیهای خود
 هر کدام مناسب خدمت حضرت داند، بدرگاه فرستد؛ و اعتماد خان را نیز
 مصحوب ایلیچیان روانه فرمودند. وقتی که این مؤده بگوش میران مبارک
 شاه رسید، اظهار افتخار و مباحثات نموده صبیخ خود را با سامان و سرانجام
 که لایق بود بدرگاه گیتی پناه فرستاده این معنی را از غنیمتهای بزرگ
 دانست.

در ایام استقرار در مذبوحان قلی نام نوکر عبد الله خان که در هندیه بود و مقرب خان از امراء دکن بموجب فرمان اشرف بجمعیتی که داشتند آمده بشرف خاکدوس مستعد گردیدند. و مقیم خان، که درین یورش از ترددات مردانه بظهور آمده بود، شجاعت خان خطاب یافت.

و آیات عالی در محرم سنه اثنی و سبعین و تسعمائه از شهر مندو در حرکت آمده ظاهر قصبه فالجه مقر لشکر همایون گشت. و قرا بهادر خان بحکومت مندو تعیین یافته، حکم اشرف بنفاد پیوست، که جمعی ملازمان درگاه که در مندو توقف کرده اند، همراه قرا بهادر خان بلوازم خدمت قیام نموده بخاطر جمع دران صوبه باشند. بعد دو روز ازین منزل انتقال فرموده عذرا عزیمت بجانب آگره معطوف داشته، چون باجین رسیدند چهار روز بواسطه کثرت برسات انجا توقف افتاد. از آنجا بچهار منزل در سارنگپور و از سارنگپور در یک هفته به پرگنه کهرار رسیده ظاهر ان محل نزول آیات اعلی گردید؛ و از آنجا بکوچ متواتر چون بعدود سپری رسیدند، فراوان شکار خبیر یک گله فیل آورده بعرض رسانیدند، که یک فیل مست کلان دران گله میگردد. بندگان حضرت در همان ساعت سوار شده بشکار توجه فرمودند؛ و تمامی ان فیلان را بدست آورده، بکوچههای متواتر از راه فرور و گوالیار بتاریخ سیوم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بمركز دارالخلافت آگره رسیدند.

و درین سال، دو در سلطنت از یک صدف بطریق توامان که یکی بحسن و دویم بحسین موسوم بود؛ بظهور موفور السروز و بقدم بهجت لزوم خود عالم را معطر و منور گردانیدند. و بعد یکماه هر دو بساط حیات در فرودیده بعالم آخرت خرامیدند.

در آن ایام که حضرت از مزدو معاودت فرموده، در مستقر خلافت، بلوازم عیش و نشاط اشتغال داشتند؛ اکثر اوقات، بسیر کرانی، که از مواضع نواحی دار الخلافت آگرا است، و بعدویت آب، و لطافت هوا ممتاز بود، تشریف می بردند. چون آن عرصه و فضا قابل عمارات دلکشا بود، فرمان بتعمیر و ترقیب عمارات عالی صادر شده، در اندک ایام منازل خوب، و بناهای مرغوب باتمام رسیده، شهری عظیم بهم رسید. و به نگرچین موسوم شد.

ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود

او پسر علی اکبر از اولاد حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام ست، رحمة الله علیه. در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی، بارها ازو حرکات ناپسندیده بظهور آمده بود. آنحضرت، بواسطه رعایت خاطر شاهزاده عالمقدار، از تقصیرات او انماض فرموده، در میگذشتند. آخر از بس که بی اعتدال بود، حکم اخراج در باب او بصدور پیوست، و او بگجرات رفت. و از آنجا بمکه معظمه رسیده، چندگاه آنجا گذرانیده، باز بملازمت حضرت جنت آشیانی آمد. بعد از آن که نوبت سلطنت بشهریار عالم رسید، و رجوع مهمات برای صوابنعلی بیرام خان، خلیفخانان، شد، و او بر بی باکی و سفاکی خواجه اطلاع داشت، خواجه را اخراج نمود، بمقتضای این بیت که،

• بیت •

به بدطینتان نیکو خوئی مکن، بافعی و عقرب نکوئی مکن.

بعد از اخراج، چندگاه در گجرات بوده، باز روی امید بدرکاه گیتی پناه آورد. این مرتبه بیرامخان فی الجملة توجهی بار فرموده، در مقام رعایت شد. در خلال این احوال، مهمات بیرامخان بر نهجی که تحریر یافت،

برهم خورد. حضرت خلیفه الهی عنایات خسروانه درباره او مبذول فرموده،
 مجال چندمی بجاگیر او مقرر فرمودند. چون بی اعتدالی در طبیعت
 و طینت خواجه مخمّر و مرکوز بود، بی اختیار حرکاتی از سر سبزید، که سر
 در پی آن کار کرد. از جمله بی بی فاطمه نام عورتی بودم که بخدمت
 حرم سرای حضرت جدت اشیانی پیام می نمود. خواجه معظم دختر او
 زبیره آنه نام را در حباله خود در آورده بود. چون چندمی بران گذشت،
 بدموجب قصد کشان آن بیچاره کرد. و چون والدۀ او، برین مطلع گردید،
 بملازمیت حضرت شتافته، حقیقت حال خود را بعنوان استغاثه بسمع اشرف
 رسانید. اتفاقاً درین وقت حضرت میخواستند، که بشکار متوجه شوند،
 فرمودند که جهت استخلاص دختر، از راه خانه خواجه معظم عبور
 نموده، نصیحتاتی چند خواهم کرد. و طاهر خان، میر فراغت، و رستم
 خان، بهم رساندند، تا خواجه را از آمدن حضرت اعلام دهند. وقتی که
 طاهر، محمد خان بخانه او رسید، از روی ستیزه، آن عورت بدگناه را بقتل
 رسانید. و چون اینجا بپدیدند، خواجه معظم حرکات ناملائم نظهور آورده،
 مسامحت بسیار گشاده، حسب الحکم جهالمطای جمعی که در خدمت
 بودند، خواجه را در بند و چوب گرفتند، در کشتی انداخته، از آب گذشاد،
 و ثوبه حیدر دادند. و احب بداند گوالبار فرستاده، محبوس ساختند.
 و در دوران حبس در گذشت.

ذکر آمدن میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل

ساره مذکور شد، که میرزا سلیمان، ناستدعائی میرزا محمد حکیم،
 بکابل آمده، درع شایه ابو المعالی نموده. در وقت مراجعت، اکثر انولایت
 را، بجاگیر نوکوان خود، تفخووا نمود. چون جابر میرزا محمد حکیم،

و مردم او تنگ شد، بدخشیانرا از کابل بیرون کرد. و میرزا سلیمان با لشکر بیکران بجهت انتقام، متوجه کابل شد. میرزا محمد حکیم باقی قاقشال را، با جمعی از مردم اعتمادی خود، در کابل گذاشته، بجانب جلال آباد و پرشاور رفت. و قیتکه میرزا سلیمان بکنار آب باران رسید، شنید، که میرزا محمد حکیم، بطرف جلال آباد رفته، راه کابل گذاشته، بطرف جلال آباد توجه نمود. میرزا محمد حکیم پرشاور را گذاشته، بکنار نیلاب رسیده، عرضداشتی مشتملبر کیفیت حال، بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود. و میرزا سلیمان چون دانست، که میرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده، از پرشاور برگشته قنبر نام نوکر خود را، با سیصد کس در جلال آباد گذاشته متوجه کابل گردید. وقتی که عرضداشت میرزا محمد حکیم بدرگاه رسید، حکم جهانمطاع بصدور پیوست، که امرای جاگیردار پنجاب، مثل محمد قلی خان برلاس، و خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان کهکر، و دیگر عساکر نصرت مآثر بکرمک میرزا بروند. امراء عظام فرمانرا کار بند شده، بجمعیت تمام بکنار آب نیلاب، بمیرزا پیوسته، روی تسخیر بجانب کابل آورده، چون بحوالی جلال آباد رسیدند، میرزا کسانرا نزد قنبر، که بحکم میرزا سلیمان محافظت جلال آباد می نمود فرستاده، او را باطاعت و انقیاد خواند. چون آن خون گرفته سر از اطاعت پیچید، افواج قاهره روی توجه بتسخیر آنحصار آورده، در ساعت مفتوح ساخته قنبر را با مجموع آن سیصد کس، که در آن قلعه بودند، از تیغ انتقام گذرانیدند. * بیت *

بتاراج خود، ترک تازی کنی، که کزچشک باشی، و بازی کنی،
کلوخی که با کوه سازد نبود، بسنگی توان زو بر آورد کرد.

و دو کس را از ایشان سر دادند، تا خبر بمیرزا سلیمان رسانیدند، و سر قنبر را، با خبر فتح نزد باقی قاقشال بکابل فرستادند.

چون خبر فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاهره، بسمع میرزا سلیمان رسید، روی انهزام بجانب بدخشان نهاد. و میرزا محمد حکیم، باتفاق امراء عظام، بکابل در آمده، بر مسند حکومت استقرار نمود. و امرا بنوعی که حکم جهانمطام بصدر پیوسته بود، هر یک بجایگیرهای خود معاودت نموده؛ خان کلان که بمنصب اتائیقی میرزا مقرر شده بود، آنجا ماند. اتفاقاً میرزا همشیره خود را که سابقاً در سلک ازدراج شاه ابو المعالی مفتخر بود بی استصواب خان کلان در عقد نکاح خواجه حسن نقشبندی از اولاد حضرت خواجه بهاء الدین، قدس الله تعالی سره و روحه، در آورد. و خواجه حسن چون به این چنین نسبتی تقویت یافت، مهمات در خانه میرزا از پدش خود گرفته حساسی از خان کلان نمیکرفت؛ و خان کلان از بس که حدت در طبع داشت تاب نیارزده، بپرخصت میرزا از کابل بر آمده، بلاهور رسیده، حقیقت حال را عرضه داشت نمود.

ذکر وقائع سال دهم الهی

ابتدای اینسال، روز یکشنبه، دهم شعبان سنه اثنی و سبعین و تسعمائة بود. در ابتدای اینسال، چون داعیه شکار فیل بخاطر اشرف راه یافت بود، حکم جهان مطام بصدر پیوست که فراولان شکار پیشتر رفته، هر جا که فیل به بیفتد خبر رسانند؛ و خود بدولت در عهده ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمائة جانب گزیده و فرور نهضت نمودند. چون بحوالی فرور اتفاق نزول افتاد، فراولان معروض داشتند، که در جنگل نور، چند گاه فیل میگردد، حضرت خلیفه الهی جریده سوار شده دران جنگل در آمدند. و تمامی فیلان را در فدد اصطبلاد در آورده، معاودت فرمودند. روز دیگر، متوجه معسکر ظفر اثر بودند، که فراولان در راه خبر آوردند، که در هشت گروهی

صحرائیسست که فیل بسیار، دران میگردند. بندگان حضرت از راه برگشته، در آخر آنروز بفیلان رسیدند؛ و افواج قاهره تمامی آنفیلان را، درمیان گرفته، بطرف قلعه پنانورانده، در نصف شب، بقلعه مذکور در آوردند؛ و سیصد و پنجاه فیل در آنروز شکار شد. و ازانجا باردومی ظفر قرین، که در حدود گرهه بود نهضت فرموده، قریب بیست روز، دران منزل توقف نمودند. چون ایام گرمی هوا، و اوقات وزیدن بادهای مخالف بود بدینجهت اکثر اهل اردو ضعیف و بیمار گشتند. و ازان جا کوچ فرموده حکم جهانمطاع بصدر پدوست که افواج قاهره دران جنگل در آمده هرکس از مردم اعیان قافیل فگیرند بدرگاہ نیایند. وقتی که گوالیار محل نزول رایات اعلی گردید بعد از چند روز که آثار صحت دران مردم بظهور انجامید ازان مقام جانب دار الخلافت آگره نهضت فرمودند.

ذکر بنای قلعه آگره

درین سال، حکم اشرف صادر شد، که بجای قلعه ارک آگره که از خشتت پخته بود، و درینولا کهنه شده، و ریخته بود، قلعه از سنگ تراشیده بسازند. و حسب الحکم بنیاد قلعه شد. و در چهار سال باتمام رسید. امروز در ربع مسکون عدیل ندارد. و عرض دیوار ده گز است، که از سنگ و گچ ریخته ساخته اند، و از هر دو طرف، سنگ تراشیده را بهم اتصال داده، در نهایت صفا پرداخته اند. و ارتفاع قلعه از چهل گز زیاده است، و خندق عمیق بر دور آن کزده، که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند، که عرض آن بیست گز، و عمق ده گز است. و از دریای جون آب دران خندق می در آید، و قریب بسه کرور تنکه خرچ این عمارت عالی اساس افکنده؛ و تاریخ بنای دروازه قلعه را بنای در بهشت یافته بودند.

ذکر بغی و مخالفت علی قلیخان خان

زمان و ابراهیم و اسکندر

چون قبل ازین، از عبد الله خان اوزبک، حرکات ناملایم، که در صدر تصریر یافت، سر زده بود؛ ازین رهگذر حضرت خلیفه الهی را نسبت با طایفه اوزبکیه، فی الجملة سو ظن پیدا شد. و تئیکه آیات اعلیٰ بعزیمت شکار فیل، بجانب فرور در حرکت آمد؛ حکم جهانمطاع بصدر پیوست؛ که اشرف خان، میر منشی، نزد اسکندر خان رفته، او را بعواطف خسروانه، استمالت نموده، بدرگاه حاضر سازد. اشرفخان چون بحوالی اوده، که جاگیر اسکندر خان بود، رسید؛ اسکندر خان باستقبال او بر آمده، با احترام تمام او را بمنزل خود برد، و حکم جهانمطاع را، انقیاد نموده، بظاهر در مقام آن شد، که روی امید، بدرگاه گیتی پناه آورد. و بعد از چند روز، باشرف خان گفت، که ابراهیم خان بسن ازما کلانست و در همین همسایگست، بهتر انست که نزد او رفته، او را با خود متفق ساخته، یکجا بدرگاه برویم؛ باین فرار داد، نغصبه سرارز که جاگیر ابراهیم خان بود، رفتند؛ و چون اسکندر خان، و ابراهیم خان یک جا شدند؛ و مصلحتها بران قرار گرفت؛ که با علی قلی خان زمان، که هم از طائفه ماست، و درین سرحد مدار الملک ست، درین باب کنکاش کردن باو لازم است.

جهت فرار اینکار بانفاق اشرف خان، بچونپور، که در جاگیر خانزمان بود، رفتند. و بعد از اجتماع، رایهای کل ایسان بر مخالفت و حرام نمکی قرار گرفت. و اشرف خان را، بطریق گناهکاران نگاه داشتند؛ و بوادی عصیان در آمده، ابراهیم خان، و اسکندر خان، روی عداوت بجانب لکنهو آوردند. و خانزمان، با برادر خود بجانب کرا مانپور آمده، شروع در

بغی و فساد نمودند. و شاهم خان جلائیر و شاه بداغ خان، و امیر خان، و محمد امین دیوانه، و سلطان قلی خالدار، و جمله جاگیر داران آن نواحی، و شاه طاهر بدخشی، و برادر او شاه خلیل الله، و دیگر امرا از مخالفت ایشان خبردار شده، باتفاق بر سر راه مخالفان رفته، شروع در مقابله و مجادله نمودند. و از طرفین زد و گیر در کار شد. محمد امین از اسپ بر زمین آمده دستگیر معاندان گردید. شاهم خان، و شاه بداغ خان، کوششهای مردانه بجا آوردند. چون لشکر اهل خلاف اضعاف مضاعف بود، پشت بمعرکه داده، بقلعه نیمکهار در آمده، تحصن جستند؛ و حقیقت حال را نوشته، بدرگه عالم پناه فرستادند. خانزمان، و برادرش بهادر خان، خیره شده، دست تعدی بتاراج پرگنات آنحدود کشادند. مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنحدود بود، در قلعه مانک پور در آمده، متحصن گشت، و آصف خان خواجه عبد المجید را، که حکومت گرهه داشت، از حقیقت واقعه مطلع گردانیده، نزن خود طلبید. آصف خان جمعی را، بحراست ولایت گرهه گذاشته، خود با جمعیت تمام در کتّه، که جاگیر او بود، آمد. و خزائن چوراگزه، که بدست آورده بودند، دست بقسمت آن کشاده، تسلی سپاهی نمود. و مبلغی گرامند جهت مجنون خان نیز فرستاد. مجنون خان، و آصف خان، ثبات قدم ورزیده، در مقابل مخالفان نشسته، حقیقت حال را بدرگه معلی معروض داشتند.

وقتی که مرکز دائره خلافت، محل نزول آیات نصرت سمات گردید، و عرائض امراء متواتر رسید، عزیمت انتقام تصمیم یافته، فرمان قضا جریان بصدر پیوست؛ که منعم خان خانطانان، بانواج قاهره، بطریق منقلای پیش رفته، از معبر قفوج گذشته، بمدافع اعدا، قیام نماید. و خود

بدولت، بجهت ترتیب و تنظیم احوال سپاه، نصرت پناه، چند روز توقف فرموده، در ماه شوال، سنه مذکوره، از آب جون عبور فرموده روی انتقام بمدافعه اهل بغی و نساد اورند. چون ظاهر قذوج مورد اعلام نصرت انجام گردید، منعم خان خان خانان باستقبال شنافته، قیا بخان گنگ را، که بمخالقان پیوسته بود، همراه آورده، در خواست گناه او نمود. حضرت خلیفه الهی از تقصیرات او در گذشته، مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند. و ده روز جهت عبور توقف شد.

چون آنروی آب، منعم سراق جلال گردید، بعرض اشرف رسید، که اسکندر خان بی عاقبت هفوز در لکهنو نشسته است. بمجرد استماع اینمخبر، خواجه جهان، و مظهر خان، و معین خان، را در اردو گذاشته، خود با جوانان جانسپار، بطریق ایلغار، در نصف شب روان شده، آن شب و در روز دیگر از قطره و تردد نیاسوده، وقت صبح، بر سر اسکندر، در لکهنو رسیدند. اسکندر خبر یافته، باضطراب تمام از لکهنو بر آمده، فرار نمود. چون اسپان افواج فائزه، ماندگی تمام داشتند، اسکندر جان سلامت برده، خود را بخانزمان و بهادر خان رسانید. و ایشان نیز، سراسیمه شده، از مقابله مجنون خان و آصف خان برخاسته، بچونپور رفتند. و از آنجا کوچ کرده، متعلقان خود را، از پیش انداخته، از گذر نوهن عبور نموده، بانطرف اب ورود آمدند.

و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را، پیشتر فرستاده، خود نیز متعاقب آن نهضت فرمودند. چون بحوالی چونپور اتفاق نزول افتاد، آصف خان، و مجنون خان آمده، بشرف بساط بوسی، سرافراز گشتند. آصف خان پیشکشهای نفیس گردانیده، بمنظر قبول ممتاز گردید. روز دیگر، لشکری که از فوت خزائن گرهه بهم رسانیده بود، و عدد آن بر

پنج هزار سوار میرسید، آراسته، در صحرائی وسیع صفها ترتیب داده، بنظر اشرف در آورد؛ و بشرف تحسین اختصاص یافته، بعزایات بادشاهانه ممتاز گردید. و روز جمعه، دوازدهم ذیحجه، سال مذکور، دواتخانهای درون آرک جونپور، به نزول همایون، رشک فردوس برین گردید. و حکم اشرف بصدر پیوست، که آصف خان با جمعی از امراء کبار بر گذر نرهن، از دریای گنگ، که علی قلی خان زمان باجمعی انجا گذشته بود، رفته، روبروی مخالفان بنشینند؛ و انتظار فرمان قضا جریان برده، بانچه مامور گردد بعمل در آورد. آصف خان فرمان را کاربرد شده، گذار گنگ را، مورد عساکر منصور گردانید.

چون میان علی قلیخان زمان و سلیمان کرمانی افغان، حاکم بنگاله رابطه تمام و اتحاد قوی بود، رای ممالک آرای مقتضی آن گردید، که ایلیچی دانا نزد سلیمان فرستاده، او را از اعانت علی قلیخان منع نمایند. بذا بر آن، حاجی محمد خان سیستانی را، که باصابت رای معروف بود، برساله تعیین فرمودند. چون حاجی محمد بقلعه رهناس رسید، بعضی از سرداران افغانان، که بعلی قلیخان رابطه داشتند، حاجی محمد خان را گرفته، نزد علی قلیخان فرستادند. چون میان او و علی قلیخان اساس دوستی محکم بود، آمدن او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود. و او را وسیله در خواست تقصیرات خود پنداشته، خواست، که والده خود را جهت شفاعت همراه او بدرگاه فرستد. چنانچه نتیجه این قضیه، عنقریب بزبان فلم خواهد رفت؛ انشاء الله تعالی.

چون دران ایام، راجه اودیسه، که در اقصی ملایت بنگاله است، و اقتدار تمام داشت، و دست تصرف او در انحدود بهمه جا میرسید، حسن خان خزانچی، و مهپاتر را، که در فن موسیقی هندوی سر آمد

روزگار بود، بعنوان رسالت نزد او فرستاده، بعفایت خسروانه امیدوار ساختند. و در صورت دولتخواهان درگاه در آورده، بران داشتند؛ که اگر سلیمان افغان در مقام امداد علی قلی خان شود، او لوازم خدمتگاری بجای آورده سلیمان را آنچنان در مانده کار خود سازد، که دیگر هوای امداد علی قلیخان در متخیله او نگذرد. و بعد از آن که سه چهار ماه حسن خان و مهپاتر را، باعزاز و احترام نگاه داشت، چند زنجیر فیل ناهی با دیگر پیشکشهای نفیس، همراه ایشان بدرگاه فرستاد. و این اوقیسه، ولایتیست وسیع، که پای تخت آن شهر جگفته است، و جگفته بتی ست، که این شهر باو منسوب و موسوم است.

ذکر گریختن آصف خان بولایت گرهه

بعد از آنکه آصف خان بدرگاه آمده، عرض لشکر خود نمود، مظفر خان باو در مقام عناد شده، جمعی را بران داشت، که در باب خزائن چورا گرهه، روی تقریر کنند؛ و خود نیز بسخندان کفایته امیز خاطر او را آزرده میساخت. و ازین مهر خاطر او چنان متدد میشود. تا وقتی، که او را سردار لشکر ساخته، در برابر علی قلی خان فرستادند. فرصت یافته، نیم شب، بانفلق برادر خود، وزیر مخان با جمعیتی که داشت راه فرار پیش گرفته، روی جانب گرهه نهاد. روز دیگر امرای عظام، از فرار او اطلاع یافتند. در ساعت حقیقت حال را عرضداشت نموده، بدرگاه فرستادند. چون اینخبر بمسامع عاید رسید، مدغم خانرا، سردار آن لشکر ساخته، بجای او فرستادند. و شجاعت خان را حکم شد، تا بجمعی از افواج قاهره، تعاقب او نموده، او را بمکانات عمل خود رساند. شجاعت خان بموجب حکم بتعاقب او شتافته، چون بفصبه مانک پوز رسید. معلوم کرد، که آصف

خان بکره رفته است. و از آنجا میخواست که بولایت کره کتنکه رود. شجاعت خان در کشتیها در آمده، متوجه آنروی آب گردید. و آصف خان از استماع اینخبر، برگشته، بکنار آب آمده بود، که کشتیهای شجاعت خان رسید. کوشش های مردانه از طرفین بظهور آمد، و در آخر آصف خان نگذاشت، که شجاعت خان عبور نماید. چون شب در آمده بود، شجاعت خان برگشته، باینطرف آمد، و آصف خان فرصت یافته، باتمام لشکر خود، وادی فرار پیش گرفت، و صبح آن، شجاعت خان از آب گذشته، بتعاقب او پرداخت، و چون پاره راه رفته، معلوم نمود، که رسیدن باو متصور نیست؛ بضرورت برگشته، در جونپور بشرف ملازمت مستعد گردید.

ذکر فرستادن قلیج خان بقلعه رهناس

این قلعه در حدود بهار به رفعت و متانت از جمیع قلاع هندوستان ممتاز و مستثنی است. سطح کوهی، که قلعه محیط آنست، طولش زیاده از چهارده کوه است، و عرض سه کوه، و ارتفاع از زمین تا بگذره مقدار نیم کوه. از زمان شیر خان افغان، در تصرف افغانان بود؛ تا زمانی، که سلیمان کرانی حاکم بنگاله گشت؛ و فتح خان بدئی بران قلعه دست یافته، سر باطاعت سلیمان فرو نمی آورد. تا در سال اثنی و سبعین و تسعمانه، سلیمان جمعیت نموده، بامید اعانت علی قلیخان، بر سر فتح خان رفته، آنقلعه را محاصره نمود. چون آیات عالی بقصد استیصال خانزمان، بانحدود نهضت فرمود، و فتح خان اینمعنی را، فوز عظیم دانسته، برادر خود، حسن خان را، با پیشکشهای نفیس، بدرگاه فرستاده، معروضداشت، که قلعه رهناس تعلق به بندگان حضرت دارد. همین که اعلام

نصرت انجام پرتوی نزول بچونپور اندازد، مقالید قلعه بدرگاه آورده، خواهم سپرد. وقتی که اخبار نهضت بندگان حضرت، بسمع سلیمان، که بمحاصره قلعه مشغول بود، رسید، دست از محاصره باز داشت. و فتح خان از مزاحمت او خلاص شده، آنقدر که گفجایش داشت، ذخیره کشید. و از فرستادن برادر خود بدرگاه پشیمان شده، با و نوشت، که بهر حيله و وسیله که توانی، خود را بقلعه رسان؛ که ما از مهر ذخیره، خاطر جمع کرده ایم.

درینرا که چونپور محل نزول اجلال گشته بود، حسن خان بعرض اشرف رسانید؛ که کس همراه بنده کنید، تا رفته کلیدهایی قلعه با و سپاریم. حکم جهانمطاع بصدر پیوست، که قلیچ خان همراه حسن خان رفته، فتح خان را با مقالید قلعه بدرگاه آرد. چون قلیچ خان قلعه رهاست رسید فتح خان بظاهر انقیاد نموده، چند روز قلیچ خانرا نگاه داشت. و در آخر، قلیچ خان بر نفاق او آگاه گشته، بی نیل مقصود، بدرگاه معارفت نمود.

ذکر احوال علی قلی خان زمان و سائر ارباب بفی و طفیان

وقتی که علی قلی خان در گذر نهرن زر بروی افواج فائزه نشست، برادر خود بهادر خانرا با نفاق سکندر خان، بولایت سرور فرستاد، تا ازان راه بمیان ولایت در آمده، فتنه و فساد برانگیزند. چون این خبر بمسامع علیه رسید، حکم جهانمطاع بصدر انجامید که امرای عظام مثل شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و فیا خان، و سعید خان، و حسن خان، و جمله خان، محمد امین دیوانه، و بیگ نورین خان و محمد بانی و فتو افغان و محمد معصوم خان بسرداری میر معز الملک، که از

سادات مشهد، بصفه مردانگی معروف و مشهور بود، بر سر سکندر و بهادر رفته بمقابله و مدافعه قیام نمایند.

قبل ازین مذکور شده بود، که خانخانان بجای آصف خان، بسرداری لشکر تعیین یافته، در مقابل خانزمان بگذر ذرهن رفت. چون میان خان زمان، و خانخانان، رابطه محبت و مودت مستحکم بود، درینوقتلا بموجب سابقه رابطه ابواب مکاتبات از طرفین مفتوح گشته، قرار بران یافت؛ که خانزمان بخانخانان ملاقات نماید؛ و در حضر، مقدمات صلح قرار یابد. چون امتداد این مکالمه بچهار و پنج ماه کشید، و در کار جنگ تاخیر افتاد، پس حکم شد که خواجه جهان و دربار خان دران لشکر رفته، تحقیق نمایند. که اگر اهمال در جنگ متضمن مصلحت و دولتخواهی باشد، حقیقت را عرضداشت نمایند؛ والا تاکید کنند، که افواج قاهره از آب گذشته، جزاء اهل بغی در دامن روزگار ایشان بدهد. وقتی که خواجه جهان و دربار خان بلشکر رسیدند، خانزمان آمدن ایشان را عنیمت دانسته بعد از تهنیت قدوم، مقدمات صلح بایشان نیز درمیان آورد؛ و بعد از آمد و شد رسل و رسائل، و قرار یافتن رایها، خانزمان بخانخانان نوشت که چهار پنج کس بر کشتی نشسته ملاقات نمایند. برین مصالحه خانزمان با ابراهیم خان ازانطرف و خواجه جهان و دربار خان با چندی ازین طرف در کشتی نشسته درمیان آب با یکدیگر ملاقات نمودند. و بعد از گفتگوی بسیار، قرار بران یافت که خانخانان، و خواجه جهان، والده علی قلی خان، و ابراهیم خان را، که بمغزله عم او بودند، بدرگاه برده درخواست تقصیرات او نمایند؛ و بعد از آنکه گناهان او، بعفو مقرون گردد، او و برادر او و اسکندر بدرگاه بیایند؛ و نیز قرار یافت که خانزمان فیداهای نامی که دارد، همراه والده خود فرستد. باین قرار داد، خانزمان رخصت یافته، باردومی

خود رفت. خانخانان و خواجه جهان صورت حال را نوشته، مصحوب دربار خان، بدرگاه فرستادند. روز دیگر، علی قلی خان والده خود را، و ابراهیم خانرا با فیلان کار آمدنی بهمراهی میرهادی، صدر خود، و نظام آقا که محل اعتماد او بود، فرستاد. خانخانان و خواجه جهان ایشانرا با فیلان همراه گرفته بدرگاه آمدند.

و در همین ایام، خبر جنگ میر معز الملک، و دیگر امرا با بهادر خان، و اسکندر خان رسید؛ و تفصیل این واقعه چنانست، که اسکندر خان، و بهادر خان که از خانزمان رخصت یافته، جانب سرکار سروار آمده بنیان فتنه و فساد نهاده بودند. چون خبر وصول عساکر فیروزی متأثر بایشان رسید، همانجا که رسیده بودند توقف نموده، کسان نزد میر معز الملک فرستاده، از روی عجز پیغام کردند؛ که ما املا بافواج قاهره بادشاهی بجنگ پیش نخواهیم آمد؛ مطلب ما اینست، که شما درمیان آمده تقصیرات ما از درگاه اسمانجا درخواست نمایند؛ و فیلانها که بدست آورده ایم، نیز برسم پیش کش بدرگاه میفرستیم. بعد از آن که تقصیرات ما بعفو مقرون گردد، ما نیز بملازمت برسم. میر معز الملک جواب فرستاد که پاک شدن تقصیرات جز به تیغ ممکن نیست. بهادر خان باز کس نزد میر معز الملک فرستاده التماس نمود، که خود بخدمت آمده، آنچه ضروری باشد، بمشافه مذکور سازد. و میر معز الملک این ملتمس را قبول نموده، با چند کس بکنار اردو رفت؛ و بهادر خان نیز انجا آمده مقدمات صلح درمیان آورد.

میر معز الملک غیر از مقدمات جنگ چیز دیگر بر زبان نراند، تا آنکه بهادر خان مایوس برگشته، دل بر جنگ نهاد، و مستعد مقاتله گشت. و درین اثنا لشکر خان میر بخشی، و راجه تودرمل از درگاه مرخص شده با

افواج قاهره، ملحق گشتند، که اگر مصلحت دانند بافواج منصوره یکی شده، دمار از روزگار مخالفان بر آورند؛ والا اسکندر خان و بهادر خانرا استمالت داده بدرگه آرند. چون بهادر خان و اسکندر خان، از آمدن ایشان اطلاع یافتند، بتجدید در مصالحه زده، التماس نمودند؛ که چون خانزمان والده خود و ابراهیم خان را بدرگه فرستاده، شما چندان صبر کنید، که جواب آید. اما چون میر معز الملک در کار جنگ شدت تمام داشت، بسخندان ایشان التفات نکرده، عاقبت داغ هزیمت بر جبین خود نهادند. • بیت •

چون دشمن بعجز اندر آید ز در، نه شاید که پرخاش جوئی دگر،
گناهگار چو عذر خواहत بود، گناه از نه بخشی، گناهت بود.

القصة، میر معز الملک بتسویه و ترتیب صفوف پرداخت. و هراول لشکر به محمد امین دیوانه، و سلیم خان، و عبد المطلب خان، و بیگ نورین خان، و دیگر جوانان کار آزموده، آراسته در قلب جا گرفت. و از انطرف، اسکندر خان بهراولی تعیین یافته، بهادر خان در غول ایستاد، و باین ترتیب طرفین روی بر همدیگر آورد. معرکه قتال و جدال گه ساختند. هراول لشکر بادشاهی بر هراول بهادر، که اسکندر بود، تاخته، اسکندر را برداشت؛ و محمد یار، داماد اسکندر، بقتل رسید. و اسکندر خود را باب سیاهی که در پس پشت او بود، زده بیرون رفت؛ و لشکریان او اکثر در آب غرق گشتند؛ و بقیه که در آمدند، علف تیغ گردیدند. و افواج منصوره، بهر طرف در پی تاراج متفرق شدند؛ و میر معز الملک، با اذک مردم درجای خود ایستاده ماند. بهادر خان تا این زمان از جای خود نجذبیده بود؛ درینوقت فرصت یافته حمله بر میر معز الملک آورده، از جا برداشت. و از امراء، محمد بافی خان، وغیره به بهانه محافظت اموال، و بعضی دیگر از روی نفاق، خود را بکنار کشیده، شیوه حرام نمکی بر خود ثابت کردند. شاه بداغ خان که

این حال دید بمیدان شتافته، داد مردانگی داد، و در عین ترداد از اسپ جدا شده، بزمین آمد؛ و پسرش عبدالمطلب خان بر سر او رسیده، خواست که پدر را بدر آورد. درین وقت جمعی از مخالفان زور آورده شایه بداع خانرا دستگیر ساختند؛ و عبدالمطلب خان بکوشش مردانه خود بدر رفت. میر معز الملک ناچار پشت بمعمر که داده برگشت؛ و راجه تودرمل، و لشکر خان، که بعنوان طرح در گوشه بودند؛ آنروز تا شب تودرات مردانه بظهور آورده، بجای خود ثابت بودند. اما چون قلب بجا نمانده بود، سعی ایشان نتیجه نداد. و روز دیگر، همه یکجا شده، روی بجانب شیر گز و قزوق آورده، حقیقت حالات را بدرگاه معروض داشتند.

سابق مذکور شده که خانخانان، والده خانزمان و ابراهیم خانرا بامیر هادی صدر و نظام آقا بدرگاه آورد؛ و چون ابراهیم خان، سر برهنه کرده، و تیغ و کفن در گردن انداخته، در مقام شفاعت ایستاده، معروضداشت که نسبت خدمتگاری خانزمان، و برادر او، باین دودمان عائنشان، بر همه کس ظاهرست، و بسیاری از خدمات پسندیده، ازیشان بظهور آمده. اگر دریغ، بحسب تقدیر، ازیشان تقصیری واقع شده باشد؛ عنایت و الطاف بادشاهی، ازان وسیع تر است، که نظر بحوریمه ایشان انداخته، اینچنین بندهای کار آمدنی را، ضائع سازد؛ بتخصیص، چون این پیر غلام را، وسیله درخواست گذران خود ساخته، بامیدواری تمام روی بدرگاه آورده اند. حضرت خلیعه الهی، از کمال مرحمتی، که نسبت بخانخانان داشتند، فرمودند؛ که بواسطه خاطر شما، از جرائم ایشان در گذشتیم؛ اما معلوم نیست که انجماعت بر جاده انقیاد ثبات توانند ورزید. خانخانان دیگر باره عرضداشت نمود که در باب جاگیرهای ایشان، چه حکم است. حضرت فرمودند، که هرگاه که از تقصیرات ایشان گذشتیم، در جاگیر چه مضایقه است؛ اما باید، که تا

اعلام نصرت انجام، درین حدود است، ایشان از آب نگذردند. وقتی که بمستقر خلافت نزول فرمایم، وکلای ایشان آنجا آمده، فرامین جاگیرها درست سازند. و بموجب آن فرامین، در جاگیرهای خود تصرف نمایند. خانخانان سرمایه‌ها، باسماں سوده، مرده عفو بوالده خانزمان رسانید. بموجب حکم اشرف، تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان برداشت. والده خانزمان، در ساعت، کسان پیش بهادر و سکندر فرستاده، مرده عفو بگوش امید ایشان رسانیده، پیغام داد، که فیلان نامدار که همراه دارند، در ساعت روانه درگاه نمایند. بهادر و سکندر از استماع این مرده مسرور و مبتهج گردیدند. و فیل کوه پاره، و فیل صف شکن را، با تحفه‌های دیگر فرستادند.

دران اثنا عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ، و نفاق بعضی امراء بتفصیل که مذکور شده رسید. حضرت خلیفه الهی چون از جرایم ایشان در گذشته بودند، جهت رعایت عهد فرمودند، که چون بشفاعت خان خاندان از تقصیرات ایشان در گذشته ایم، امرای عظام باید که متوجه درگاه شوند. و در همین ایام میر معز الملک و راجه تودرمل و لشکر خان بدرگاه آمدند. و جمعی که نفاق ورزیده بودند، مدتی بمنع کورنش معاتب گشتند.

بعد ازان بندگان حضرت بعزیمت تماشای قلعه چنار، که برفعت و متانت مشهور است، از جونپور سه منزل ببلده بنارس تشریف بردند؛ و چند روز آنجا گذرانیده، و ازانجا بقلعه چنار رسیده، اطراف قلعه را در نظر در آورده، بتعمیر و استحکام آن امر فرمودند. درینوقت بمسامع علیه رسید، که در جنگهای چنار فیل بسیار میگردند. جمعی از مقربان را همراه گرفته، بقصد شکار روان شده، بده گروهی آنجا بگله فیلی رسیدند؛ و ده زنجیر

فیل بقید اصطبار در آورده ، بقاعه چنار معارفت نمودند ؛ و از آنجا بکوچ متواتر باردوی همایون پیوستند .

ذکر ایلغار بندگان حضرت بر سر خانزمان .

قبل ازین مذکور شد که عذایت شدن جاگیر های خانزمان ، و تصرف او دران ، مشروط بآن شده بود ، که پیش از حکم از آب عبور نکنند . خانزمان همدر هنگام توجه رایات بجانت چنار ، از آب عبور نموده بمحمد آباد ، از اعمال موده آمده ، جمعی را بضبط غازی پور و جونپور فرستاد . وقتیکه حضرت باردو رسیدند ، بعرض اشرف رسید ، که علی قلی خان چنین جراتی نموده است . حضرت بخاندخانان از روی عتاب فرمودند ، که هنوز رایات عالی ، ازینحدود نهضت ننموده ، که خلاف شرط ، از علی قلی خان بظهور آمد . خاندخانان سر خجالت پیش انداخته زبان بگفتار نکشاد . بعد ازان حکم شد ، که اشرف خان میرمنشی بجونپور رفته ، والده علی قلی خان را ، که حسب الحکم آنجا میباشد ، گرفته در قلعه جونپور نگاه دارد ، و از اهل بغی نیز هرکس که باشد ، بدست آورد . و خواجه جهان و مظفر خان در اردو بوده ، مغرول بمغرول اردو را بیاورند . و خود باکتر سپاه نصرت پناه ، بطریق یلغار بهصد علی قلی خان روان شدند . جعفر خان ، پسر فزافخان ترکمان ، که درافزمان ، از عراق بدرگاه رسیده بود ، خود را بدر قلعه غازی پور رسانیده ، خواست تا دست بردی مردانه نماید . درین اثناء ، مردم علی قلی خان که در قلعه بودند ، خبردار شده ، خود را از برج بدریای گدگ انداخته ، بمحمدآباد رفتند . علی قلی خان که آنجا بود ، از حادثه خبردار گشته ، باضطراب تمام ، راه فرار پیش گرفته ، چون بکنار آب سر رسیدند ، کشتهای او که پر از اسباب و اموال بود ، بدست دولتخواهان

افتاد. جمعی را حکم شد، که از آب عبور نموده تا علی قلی را بدست نیارند. از پای نه نشینند؛ و مواکب همایون، کنار آب را گرفته، تمام آن جنگلها را طی نموده، معلوم کردند، که علی قلی خان از راه جنگل رفته خود را بجانب کوه سوا لک کشیده.

درین اثنا، خبر رسید، که بهادر خان بچونپور رفته، والده خود را خلاص کرد، و اشرفخان را گرفته، عزیمت آن دارد، که بر سر اردوی ظفر اثر رفته، دست بردی نماید. حضرت خلیفه الهی از استماع اینخبر، ترک تعاقب خانزمان نموده، بجانب چونپور معاونت فرمودند. جمعی که بتعاقب خانزمان رفته بودند، باز گشته باردوی معلی پیوستند و سکندر و بهادر خان خبر مراجعت اعلام نصرت انجام شنیده، روی فرار بکدر نوهی آورده، از آب گدگ عبور نمودند.

و در ماه رجب درینسال، چون ظاهر برگذنه نظام آباد، محل نزول اجلال گردید، مجلس وزن آنحضرت، که در هر سال منعقد میشد، صورت انعقاد یافت. و کیفیت این مجلس عالی، برین نهج است؛ که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت با سعادت، در سالی دوباره، موافق تاریخ شمسی، و فمری، بحضور ارکان دولت، و اعیان مملکت، بطلا و نقره، و دگر کائنات خود را می سنجند، و تمام آن مواضی را، بر ارباب فقر، و احتیاج انفاق می فرمایند.

بندگان حضرت، چون از نظام آباد کوچ فرموده، چونپور را عیرت افزای بهشت گردانیدند فرمودند، که جهت محل عالی جای مرغوب را انتخاب نموده، بناهای عالی اساس بنهند. و امرا نیز فرا خور استعداد خود، منازل و جاها بسازند. و قرار یافت، که مادام که از علی قلی خان

و برادرش، اثری در عالم باشد، بلدهٔ جونپور پای تخت سلطنت بوده، افواج قاهره بتعاقب ایشان تعیین یابند، که تا سزای کردار بدامن روزگار ایشان ندهند، از پا نشینند. علی قلی خان، که بدامن کوه سوا لک گریخته بود، از استماع این خبر، خود را بگذار آب گذگ رسانید، و میرزا میرک رضوی را، که محل اعتماد او بود، بدرگاه فرستاده، بخاندانان پیغام کرد که -

جز آستان نوام در جهان پناهی نیست،

سر مرا، بجز این در حواله گاهی نیست.

و او، بانفای وائده خانزمان، بخدمت خاندانان رفته، پیغام خانزمان رسانید. خاندانان بانفای میر عبد اللطیف، و ملا عبد الله مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند بود، و شیخ عبد القی صدر، در مقام شفاعت ایشان ایستاده، دگر باره درخواست گناهان خانزمان نمودند. و حضرت از زوی شفقت جبلی، فلم عفو بر جرائم او کشیدند. و سر زبان الهام بیان، اشارتی باین معنی فرمودند: که -

مجبوم گم این دقیقه نداند، که دمبدم،

ما را چه اذتست، ز عفو گناهکاره

پیوسته ارتکاب جرائم کند نعمدم

دایم نفوس ما، گزیه آرد باعتبار.

و گناهان ایشان بعفو معیون گشته، حکم عالی بصدور پیوست، که خواجه جهان، و میر مرتضی شریفی، و مخدوم الملک نزد خانزمان رفته، و او را توبه داده، مؤنه عفو بگوش او رسانید. چون اینجماعت قریب باردوی خانزمان رسیدند، خانزمان باستقبال بر آمده، باحترام تمام، ایشانرا بمنزل خود برد، و چندقاه نگاهداشته، بلوازه تعظیم و تکریم قیام نموده، توبه